داستان تخیلی
سیطره آمریکا بر جهان

مترسک

ابراهیم کاظمی مقدم
نویسنده و طنزپرداز

در اساطیر باستانی و افسانه‌های روزگاران کهن آمده است که روزگاری بر مردم جهان گذشته که همه از آمریکا می‌ترسیدند. (فکرش را بکنید. از همین مملکت پیزوری که حریف پابرهنه‌های یمن هم نمی‌شود! ولی خب احتمالاً داستان تخیلی است.) روزگاری که احدی از فرمان ایالات متحده در محفل سران ممالک سر باز نمی‌زد. حُکّام طابعِ حُکم او و سلاطین پاچه‌بوس و چاکر اَو بودند. و این نبود جز پس از دبلیو دبلیو آی آی. (نترسید! کسی وسط نوشتن آدرس اینترنتی با دسته‌بیل توی سر من نزد. دارم نام خلاصه شده جنگ جهانی دوم را به انگِ‌فارسی تایپ می‌کنم! قبلا پارسی‌زبانان فینگیلیش تایپ می‌نمودند و اکنون ما آمریکایی‌ها انگ‌فارسی...)
پس سال‌ها از آن نبرد بین ممالک مترقیه گذشت. آمریکا در سرتاسر جهان برج و باروی نظامی ساخت و شُرطه بر آن گماشت. پس ظلم‌ها بر ملل جاپون شد و ستم‌ها بر مردم جرمن شد. شُرطه‌های امریکا در کُره‌ی جنوبی از آب کَره گرفتندی و نسوان مملکت تایوان به یغما بردندی اما از احدی دم بر نیامدی! (نخندید! این‌ها در کتب معتبر آمده.)
آن روزها خورشید در پس ابر می‌زیست. اما امروز دیگر خورشید پشتش به ما نیست و از پشت ابر بیرون آمده. باری با شکار شاهین جهانی ایالات متحده توسط شاگردان آرش. گاهی با زندانی نمودن سپاهیان دشمن به دستان دلاوران میهن. اما انتهای کار این دیو هفت‌سر بدین سان بود که پهلوانانی از دیار ایران، به خونخواهی جهان‌پهلوان‌شان، به برج و باروی ایالات متحده یورش بردند و به جهانیان نشان دادند که این عظمت و هیبت پوشالی واگعی نبوده و کیک است.
از آن پس مانند مترسکی که کودکان، سنگش می‌زنند و ضرب‌مغزی ملایم بر او مستولی می‌شود، همه بر او سنگ زدند. از حشدالشعبی و حزب‌الله و فاطمیون گرفته تا انصارالله. تنها کسی که به این مترسک قضای حاجت نکرده بود، کلاغ‌های بیمار بودند، که آن هم به حمدالله در سازمان ملل محقق شد.

درباب ایام پرشور دوره گذار

علیرضا عبدی
نویسنده و طنزپرداز

حوالی امتحانات ترم هستیم و دل‌های دانشجویان روانه تعطیلات بین دو ترم شده است. یعنی این امتحانات دوره گذار است. گذار یا درواقع گذر برای رسیدن به تعطیلات بین دو ترم. از الان تا آن روزها، برای کسی که از کتاب و جزوه به‌عنوان خنک‌کننده لپ‌تاپ استفاده می‌کرده یا مگس‌کش و یا تیردروازه و یا زیر سفره و... حکم سرطان را دارد. یعنی خود طرف هم می‌داند که چند روزی بیشتر وقت ندارد، ولی ترجیح می‌دهد از زندگی لذت ببرد. الان را دریابد و در لحظه اکنون همچون پروانه‌ای از درون پیله‌اش بشکفد و از این صحبت‌ها.

پس این‌جور دانشجویان برای مفیدترین استفاده از این روزها، پافر می‌پوشند و به آغوش طبیعت پناه می‌برند، برگی زرد جلوی صورت می‌گیرند و عکس می‌اندازند تا پاییز را در دل‌هایشان زنده کنند. پاک‌سازی محیط‌زیست از درخت و تاب بستن روی آن‌ها و یا تنه درخت جای زغال هم از اهم کارهاست.

اما درس... دانشگاه رفته‌ایم و دانشجو شده‌ایم. دانش را جوییدن زمان خاص خودش را دارد. الان که نمی‌شود بجویی. چند روز آخر کافی است که برای بقا بجنگی... چطور؟ این‌طور:

پانزده روز قبل از امتحان: اووووووو کوووووووو تا امتحان؟
ده روز قبل از امتحان: اوو کوووو تا امتحان؟
هفت روز قبل از امتحان: او! کو تا امتحان!
پنج روز قبل از امتحان: پنج روز یعنی ۱۲۰ ساعت، این جزوه هم شصت صفحه‌س، اگه خوندن هر صفحه رو نیم‌ساعت فرض کنیم، روزی شیش ساعت هم بخونم می‌رسم!
چهار روز: برنامه‌ریزی دیروز خیلی خسته‌م کرده، یه کم بخوابم.
سه روز قبل از امتحان: روزی ده ساعت هم بخونم می‌رسم.
دو روز: می‌گن چهل و هشت ساعت قبل از آزمون چیزی نخونید، چون ممکنه ذهن آشفته بشه و همون چیزایی هم که بلدیم یادمون بره. جان؟ اون واسه کنکور بود؟ چه فرقی می‌کنه؟ استاد ما هم تستی می‌گیره خب.
روز قبل از امتحان: شصت صفحه جزوه‌ست، یعنی سی ساعت بخونم می‌رسم. درواقع تا شیش ساعت بعد از امتحان. چیزی نیست، می‌رسم؛ نه فوراً ولی حتماً.
شب امتحان: الو کیارش جان! سلام. نکات مهم درس رو توی یه ربع خلاصه‌وار بهم می‌گی؟ نمی‌گی؟ برم گم شم؟ آهان... باشه.
یک ساعت قبل از امتحان: بچه‌ها یه کم بلندتر حرف می‌زنین منم بفهمم؟ این فلوچارت الگوریتم رو یه بار دیگه می‌گی؟ نرو تو رو خدا. پیمان نرو! سعید چرا جا خالی می‌دی؟
حین امتحان: استاد! سوال سوم رو توضیح می‌دین؟ چه جوری رسم کنیم؟ این‌جوری؟ نه؟ اون‌جوری؟ اونم نه؟ الان این خودکار رو بگیرین فکر کنین جای من هستین. من از بچگی آرزو داشتم که یه استاد جای من باشه. چی‌کار می‌کنین؟ پاره نکن، تو رو خدا پاره نکن استاد، من مادربزرگم تازه یتیم شده... استاااااااد...

رئیس اداره نظارت بر امور درمان وزارت بهداشت:

۹۰ درصد سود پزشکی در حوزه زیبایی است!

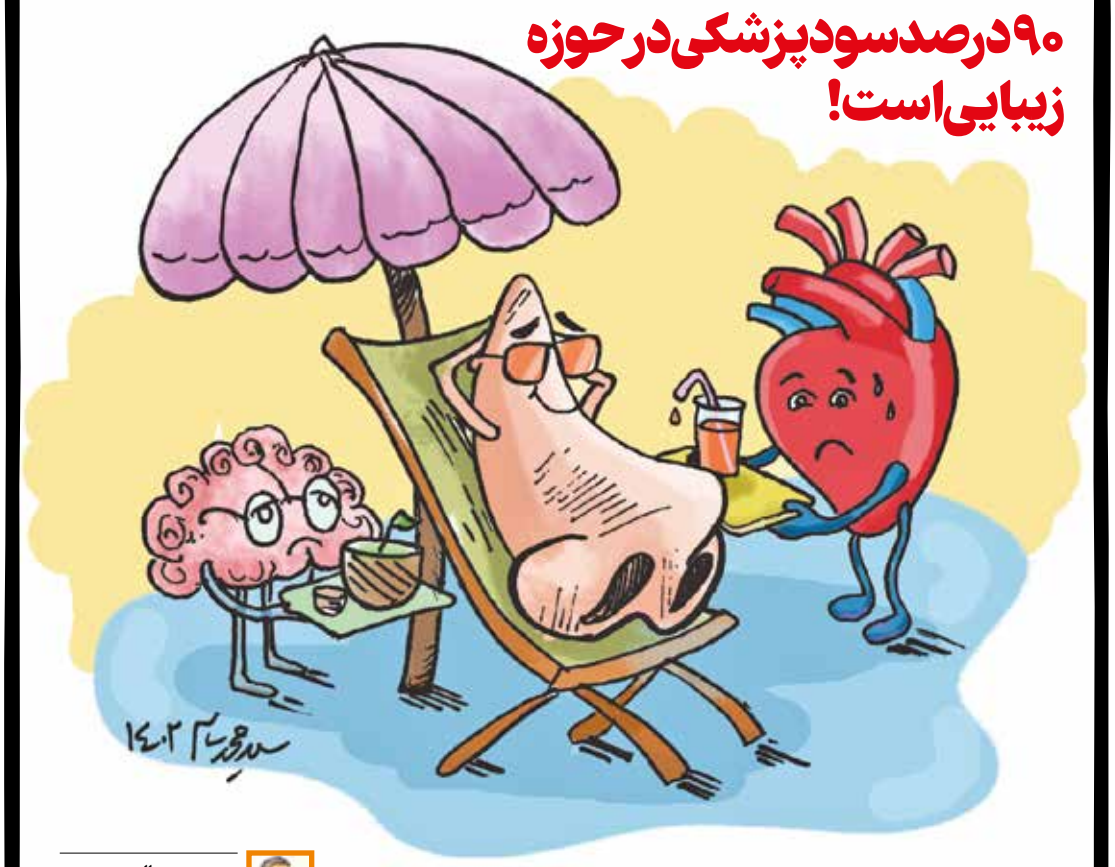

سید محمدسالم
کاریکاتوریست